

مفهوم شهروندی

نویسنده: برایان. اس. ترنر*

مترجم: جواد کارگزاری**

چکیده:

مفهوم شهروندی را باید در بافت کلی تر مطالعه حق‌های اجتماعی و حقوق بشر تحلیل کرد. در این تحلیل، باید به سه مسأله عمده توجه کرد: چیستی شهروندی، چگونگی ارتباط شهروندی با دیگر نهادهای اصلی اجتماعی و فرایندهای تاریخی یا علمی پدیدآورنده و گسترش‌دهنده شهروندی. شهروندی به طور مستقیم از نظریه قرارداد اجتماعی ژان ژاک روسو ناشی می‌شود. از دیدگاهی تاریخی و جامعه‌شناختی، می‌توان شهروندی را نخست به مثابه پیامدی از تغییر اساسی در انقلاب فرانسه و دوم به منزله برآمد مدرن‌گری همراه با انقلاب صنعتی تحلیل کرد. در نظریه مدرن اجتماعی، سنت‌های مختلفی از شهروندی وجود دارد که در این نوشتار به سه سنت اشاره می‌شود: سنت بریتانیای کبیر (مبتنی بر رابطه تاریخی میان رفاه و شهروندی)؛ سنت امریکایی (مبتنی بر رابطه میان گروه‌های نژادی، ملت‌باوری و دولت)؛ و سنت اروپایی (مبتنی بر رابطه دولت و شهروندی و رابطه حوزه عمومی و خصوصی).

واژگان کلیدی:

شهروندی، دین مدنی، کارکرد شهروندی، مدرن‌گری، صنعتی‌گری، نظام رفاهی، دولت.

* Bryan. S. Turner, "Commentary", in *Citizenship Rights: A Critical Concept* (Vol. 1), ed. By Bryan. S.

Turner and Peter Hamilton, London and New York: Routledge, 1994.

** دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشگاه شهید بهشتی.

مفهوم شهروندی اهمیت بسیاری برای علوم اجتماعی به‌منزله یک کل دارد؛ هرچند این مفهوم برجستگی ویژه‌ای در نظریه سیاسی و جامعه‌شناسی نیز دارد. در حقیقت، تفکیک بحث درباره شهروندی از طیفی از موضوع‌های مرتبط مانند ماهیت مشارکت دموکراتیک، تحلیل حق‌های اجتماعی، مشروعیت نظم عمومی و ماهیت دولت در جامعه‌های انسانی دشوار است. مقاله‌های مختلف ارائه شده درباره شهروندی پیچیدگی این مفهوم و ماهیت جاافتاده آن در تحلیل و پژوهش علم اجتماعی را بازتاب می‌دهد. در حقیقت، تفکیک مطالعه شهروندی از مطالعه حق‌ها دشوار است. تحلیل امروزین شهروندی را باید در بافت کلی‌تر مطالعه حق‌های اجتماعی و حقوق بشر در نظر گرفت. زیرا، هر پژوهشی درباره شهروندی ناگزیر پرسش‌هایی را درباره رابطه میان حق و تکلیف یا میان مسئولیت‌ها و استحقاق‌ها مطرح می‌کند.

برای گسترش بیش‌تر مطالعه شهروندی در نظریه اجتماعی معاصر، می‌توان به طور گسترده استدلال کرد که در تحلیل شهروندی باید به سه پرسش عمده تحلیلی توجه کرد: ۱- شهروندی چیست؟، ۲- شهروندی چگونه به دیگر نهادهای اصلی اجتماعی مانند دولت ارتباط پیدا می‌کند؟ و ۳- چه فرایندهای تاریخی یا علی موجب پدیداری و توسعه شهروندی به‌منزله یک نهاد می‌شود؟ در اینجا می‌کوشم تا پاسخ کوتاهی برای این سه پرسش ارائه کنم. می‌توان شهروندی را مجموعه‌ای از حق‌ها (و تکلیف‌ها) در نظر گرفت که تعیین‌کننده عضویت اجتماعی-سیاسی اند و نتیجه آن عبارت است از تخصیص منابع جمعی به گروه‌های اجتماعی، خانوارها یا افراد. بدین ترتیب، شهروندی به‌منزله دسته‌ای از استحقاق‌ها و تکلیف‌ها تعریف می‌شود که افراد را به‌منزله اعضاء کاملاً رشید و بالغ یک اجتماع سیاسی-اجتماعی درآورده و دست‌رسی به منابع کمیاب را برای آنان فراهم می‌کند. با نگاهی گذرا می‌بینیم که این

تعریف از شهروندی تا اندازه‌ای تک‌بعدی و ساده‌انگارانه است، و نظریه‌ای مفصل‌تر در مورد شهروندی نیازمند آگاهی دقیق‌تر از گونه‌های مختلف شهروندی است. ما به‌گونه‌شناسی مفصل‌تری از شهروندی نیاز داریم که ابزاری تحلیلی را برای پژوهش تاریخی و تطبیقی پیچیده‌تر برای ما فراهم کند.

با ارائه تعریفی موقتی از شهروندی، می‌توان تحلیلی ابتدایی از کارکردهای شهروندی در جامعه به‌دست داد؛ یعنی، ارائه پاسخی به این پرسش که کارکرد شهروندی چیست؟ هرچند کارکردهای شهروندی در بسترهای اجتماعی مختلف متفاوت خواهد بود، ارائه پاسخی کلی بر پایه شهروندی به‌منزله شکلی از حمایت قانونی یا اجتماعی در برابر هوسبازی‌ها و ناقطعیتی‌های بازارگاه^۲ و محرومیت‌های مربوط به چرخه حیات اهمیت دارد. شهروندی به‌مثابه یک سامانه حمایت فردی در سده بیستم در واکنش به موضوع‌هایی مانند محرومیت نژادی، بازار و دیگر شکل‌های نابرابری اقتصادی، و تفاوت‌های موجود در قدرت در مورد گروه‌هایی مانند زنان، کودکان و ناتوانان توسعه یافته است. پاسخی پیچیده‌تر استدلال می‌کند که شهروندی اجتماعی در جامعه‌های مدرن برای ایجاد گونه‌های جدید همبستگی اجتماعی بر پایه روابط همگانی داد و گرفت^۳ (یعنی، حق‌ها و تکلیف‌ها) عمل می‌کند. به‌طور خلاصه، شهروندی جنبه‌ای از دین مدنی جامعه مدرن است. شهروندی به‌مثابه دین مدنی ایده‌ای است که به‌طور مستقیم از نظریه قرارداد اجتماعی (1990 Lessonoff) ژان ژاک روسوناشی می‌شود و این مفهوم عضویت سیاسی یا دین مدنی بر بحث درباره پای‌بندی و قرارداد در جامعه‌های مدرن – به‌ویژه در بستر نگرانی امریکایی درباره آینده جمهوری خواهی – تأثیرگذار بوده است. با سکولار شدن جامعه‌های مدرن، شهروندی پیوندهای میان‌نسلی جدید وفاداری و تعهد را خارج

2. market place

3. reciprocity= متقابل، دوسویه

از خانواده ایجاد می‌کند.

البته، شماری از بحث‌های مهم در مورد این ایده شهروندی به مثابه همبستگی سکولار وجود دارد. زیرا، منتقدان رادیکال شهروندی اغلب استدلال می‌کنند که شهروندی چندان در پی ایجاد همبستگی عاطفی نیست، بلکه در پی ادغام گروه‌های اجتماعی فرودست و به‌ویژه طبقه کارگر شهری در خود از رهگذر ابزارهای ایدئولوژیکی است. از این دیدگاه، شهروندی یک دین یک‌پارچه سکولار نیست، بلکه ابزاری سیاسی برای سرکوب اعتراض و مخالفت است. در نتیجه، مطالعه جامعه‌شناختی شهروندی به بحث درباره اصلاح طلبی گره خورده است؛ یعنی، آیا نابرابری‌های موجود در بازارگاه می‌تواند با تغییر سیاسی و حقوقی درون یک نظام سرمایه‌دار مالکیت تقویت شود؟ (Turner, 1986) در مقابل، منتقدان جناح راست شهروندی استدلال کرده‌اند که تدارک عمومی استحقاق‌ها از رهگذر دولت دست‌کم وفاداری‌های اخلاقی را تضعیف کرده‌اند. زیرا، برای نمونه، فراهم‌آوری مزایا برای فقیران اکنون از رهگذر سازوکارهای خنثی و غیر اخلاقی^۴ انجام می‌شود که نیازمند پای‌بندی مستقیم ما به غریبه‌ها درون عرصه عمومی نیست. در واقع، شهروندی تشویق‌کننده بی‌تفاوتی بدبینانه نسبت به طبقه ضعیف، به حاشیه رانده‌شده و ناتوان است. زیرا، تعهدهای ما نسبت به طبقه فقیر از رهگذر سازوکار مالیات‌گیری در سراسر سازوکار بی‌روح و بی‌طرف دولت توزیع می‌شود. منتقدان محافظه‌کار شهروندی اظهار می‌دارند که قالبی بسیار کلی از مشکل مفت‌سواری^۵ وجود دارد که موجب بی‌تفاوتی نسبت به افراد

4. a-moral

5. free-rider problem

در اقتصاد، روان‌شناسی و علم سیاسی، مفت‌سواران به کنشگرانی گفته می‌شود که بیش‌تر از سهم خود از یک منبع مصرف کرده یا کم‌تر از سهم خود هزینه‌های تولید را به دوش می‌کشند. مشکل مفت‌سواری نیز عبارت است از چگونگی جلوگیری از روی دادن مفت‌سواری یا دست‌کم به حداقل رساندن تأثیرهای آن [م].

نیازمند می‌شود. زیرا، بخشندگی جمعی ما طفیلی و وابسته به یک کارگزاری عمومی مانند دولت رفاه است. افزون بر این، چنین منتقدانی بر این باور اند که دولت رفاه در حقیقت با مبهم کردن مسؤلیت پدر - مادران و به ویژه پدران نسبت به فرزندان‌شان، در نابودی خانواده سهیم بوده است. همان‌گونه که در بحث‌های امریکایی درباره شهروندی مشاهده می‌شود، رشد فقر زنان (به اصطلاح فمینیستی کردن فقر) و رواج گسترده خانوارهای تک‌والدی فقیر و تنگدست پیامدهای یک نظام رفاهی نادرست انگاشته می‌شوند. چنین استدلال می‌شود که رفاه عمومی به‌گونه‌ای متناقض نما بی‌تفاوتی خصوصی ایجاد می‌کند.

از این رو، بحث درباره کارکردهای شهروندی به‌طور تنگاتنگی با بحث ماهیت و کارکردهای رفاه اجتماعی در جامعه‌های سرمایه‌دار ارتباط پیدا می‌کند. روایت به‌طور خاص انگلیسی این بحث با نظریه‌ها و نوشته‌های تی.اچ. مارشال^۶ همبسته بوده است (Roche, 1992). در این مرحله، می‌توان صرفاً خاطر نشان کرد که به‌طور کلی دو برداشت ناهمساز از این بحث وجود دارد. برای نمونه، در کار مایکل من^۷ (۱۹۸۷) این استدلال وجود دارد که شهروندی نمونه‌ای خاص از راهبرد طبقه حاکم است که بر اساس آن، نظام رفاه در پی تلفیق طبقه کارگر شهری در جامعه‌های سرمایه‌دار صنعتی نوپدید اروپایی در دوره مدرن است. شهروندی سطحی حداقلی از مشارکت اجتماعی و سیاسی را برای توده مردم فراهم می‌آورد، ولی ترتیبات بنیادین نظام مالکیت به حال خود باقی مانده و مورد حمایت قرار می‌گیرد. این برداشت از شهروندی را شماری از نویسندگان مورد انتقاد قرار داده اند (Turner, 1990). این انتقادات بر این اساس بوده است که این برداشت بیانگر نگرش مارکسیستی محدودی از شهروندی است که جدا از هر چیز دیگر موجب

6. T.H.Marshall

7. Michael Mann

تاریک جلوه دادن یا انکار کارکردهای اساسی شهروندی در پدیداری دمکراسی‌های مدرن می‌شود. این بحث در ایجاد نوعی گونه‌شناسی از شهروندی مفید بوده است که می‌کوشد تا با نشان دادن دگرگونی‌هایی در ماهیت و کارکردهای شهروندی در میان سامانه‌های سیاسی - اجتماعی مختلف، از این دوگانگی ساده فراتر رود.

اکنون، این امکان فراهم است که به موضوع ریشه‌های تاریخی یا علی‌شهروندی بپردازیم. من این نگرش احتمالاً بحث‌انگیز را اتخاذ می‌کنم که شهروندی در اساس فرآوردهٔ سیاست مدرن است؛ یعنی، پیامد اجتماعی - سیاسی انقلاب فرانسه و انقلاب صنعتی و از این رو، این ادعا استدلال می‌کند که شهروندی در معنای کامل کلمه نتیجهٔ زوال جامعه‌های فئودالی و برده‌داری است و بنا بر این، به طور مستقیم به پدیداری جامعهٔ سرمایه‌دار صنعتی مدرن مرتبط است.

در اصطلاح جامعه‌شناختی، شهروندی هم یکی از مؤلفه‌های مدرنیته است و هم یکی از تأثیرهای فرایندهای مدرن‌گری^۸. از این رو، شهروندی به منزلهٔ یک نهاد مستلزم همهٔ دگرگونی‌های تضعیف‌کنندهٔ جامعهٔ سنتی است؛ یعنی شهرانی‌گری^۹، دین‌جداگری^{۱۰}، صنعتی‌گری و مدرن‌گری فرهنگ. به دنبال کار ماکس وبر (Weber, 1978) و اتو هینتز^{۱۱} (Kocka, 1987)، شهروندی سیاسی دارای شماری پیش شرط است؛ مانند فروپاشی اروپائیان فئودال، توسعهٔ اقتصاد پولی، پدیداری شهرهای خودمختار در جامعهٔ سده‌های میانه، عقلانی‌کردن سامانهٔ حقوقی (به ویژه در اروپای قاره‌ای) و پدیداری هنجارها و ارزش‌های

8. modernization

9. urbanization

10. Secularization = این جهانی‌گری، سکولار شدن

11. Otto Hintze

معینی که به طور کلی می توان آنها را جهان شمول^{۱۲} توصیف کرد. این دیدگاه درباره شهروندی به منزله یک نهاد مدرن دست کم ایرادهایی نظری و تجربی را مطرح می کند. نخست، این تفسیر را می توان به مثابه تفسیری قوم مدار نقد کرد؛ بدین معنا که، به نظر می رسد این تفسیر این امکان را انکار می کند که جامعه های غیر غربی می توانسته اند در پدیداری جهانی شهروندی سهمیم باشند. به گونه ای مستقیم تر، این امر بدین معنای ضمنی است که شهروندی فقط در غرب می تواند پدیدار شود و بنا بر این، این استدلال را می توان به منزله استدلالی یکسونگرانه^{۱۳} نقد کرد (Said, 1978). دوم، به نظر می رسد این ایده که شهروندی تحولی مدرن است، آشکارا با این پیش فرض متداول در تضاد است که مفهوم های دموکراتیک شهروندی ریشه در دولت شهرهای یونانی داشته و بنا بر این فرگشت^{۱۴} شهروندی طی یک خط سیری طولانی تاریخی پدید آمده است که دیدگاهی مدرنیستی به شهروندی به سادگی آن را انکار می کند. این ایرادها جدی بوده و هیچ پاسخ ساده یا روشنی برای آنها وجود ندارد.

تفسیر مدرنیستی شهروندی مستلزم این نگرش نیست که جهان به طور اساسی و بازگشت ناپذیری میان غرب و شرق تقسیم شده است (Turner, 1978). افزون بر این، چنانچه خواهیم دید، غرب برخی روایت های اقتدارگرا از شهروندی ارائه کرده که ممکن است از بسیاری جنبه ها حق های لیبرالی را تضعیف کرده یا انکار کند. از این رو، چنین استدلال می کنم که همراه با جهانی شدن جامعه ها، ممکن است اهمیت شهروندی به نفع دیدگاهی جهان شمول تر و رادیکال تر از حقوق بشر و به زوال برود که بر مفهوم نوعی هستی شناسی مشترک^{۱۵}

12. universalistic

13. orientalist argument

14. evolution

15. common ontology

مبتنی است. برای نمونه، سنتی مهم از نظریه سیاسی اسلامی وجود دارد که بر آن اساس، امکان شناسایی نظریه‌های اسلامی درباره مشارکت در اجتماع، برداشت‌هایی از عدالت اجتماعی و ایده‌هایی درباره سازمان سیاسی دور از دست‌رس نیست. این ادعا که ابن‌خلدون بنیادگذار اسلامی نظریه سیاسی مدرن است، ادعای شناخته‌شده‌ای است. در نتیجه، می‌توان چنین نیز استدلال کرد که میراث اسلامی مهمی در اندیشه سیاسی وجود دارد که به میراث یونانی یا رومی وابسته نیست. با وجود این، باید پذیرفت که نهادهای اسلامی شهروندی و مشارکت سیاسی در حقیقت به نسبت ضعیف بودند و این خود ممکن است کارکردی از ویژگی خاص شهرهای اسلامی باشد که در آن نبود استقلال از دولت به چشم می‌خورد. همچنین، باید توجه شود که روایت مدرن شهروندی و مفهوم شهروندی در غرب به گونه‌ای جدایی‌ناپذیر با توسعه خاص شهرهای خودمختار غربی و مصونیت‌هایی ارتباط پیدا می‌کند که ساکنان شهری در برابر قدرت تمرکز یافته از آنها بهره‌مند بودند (Halton, 1986).

این امر بدیهی است که مفهوم‌های غربی شهروندی، دموکراسی و حق‌ها تا اندازه‌ای میراث ایده‌های یونانی و رومی درباره سیاست و شهروندی اند. با وجود این، نهادهای سیاسی یونانی بسیار انحصاری بودند و عضویت اجتماعی در فرایند سیاسی بر نهادهای پدرسالاری مبتنی بود که در آن فقط مردان بزرگسال شایسته مشارکت خردمندانه در سیاست بودند. بدین ترتیب، زندگی سیاسی یونانی بر اقتصاد برده‌داری مبتنی بود؛ اقتصادی که زنان و بردگان را از مشارکت در فرایند سیاسی منع کرد. زیرا، آنان از بحث عقلانی استثناء شده بودند. این ویژگی‌های میراث کهن محدودیت مهمی بر استفاده و کاربرد اصطلاح شهروندی در اشاره به شرایط اجتماعی و سیاسی یونانی به حساب می‌آیند.

استدلال من این است که اگرچه شهروندی به منزله یک نهاد و به مثابه یک

نظریه می‌تواند با نظام‌های سیاسی کهن یونانی و رومی همراه شود، از دیدگاه تاریخی و جامعه‌شناختی قانع‌کننده‌ترین است که شهروندی را نخست به‌مثابه پیامدی از تغییر اساسی در انقلاب فرانسه و دوم به‌منزله برآمد مدرن‌گری همراه با انقلاب صنعتی تحلیل کنیم. از این رو، برای تدارک فهمی از بستر فکری شهروندی مدرن، به‌گونه‌فزاینده‌ای به طرف سنت‌های روشنگری و لیبرال‌کشیده شده‌ام و تحلیل من از ریشه‌های مدرنیته و نظریه اخلاقی اجتماعی تحت تأثیر آثار «رابرت نیسبت»^{۱۶} (۱۹۶۷) بوده است. باید شهروندی را نهادی اساساً مدرن بینگاریم که بازتاب دگرگونی‌های عمیقی است که در جامعه‌های غربی در پی انقلاب‌های دمکراتیک در فرانسه و امریکا و به‌منزله پیامد دگرگونی‌های اجتماعی گسترده‌تر و عمومی‌تر همراه با انقلاب صنعتی مانند شهرانی‌گری و دین‌جدآوری پدید آمده است. می‌توان این موضوع را به شیوه‌ای متفاوت ولی تا اندازه‌ای هم‌رو با آن چنین بیان کرد که شهروندی از رهگذر ایجاد شهرهای خودمختار پدیدار شده، با پدیداری دولت ملی در سده‌های هجدهم و نوزدهم توسعه یافته، و شکوفایی کامل خود را در دولت‌های رفاهی سده بیستم پیدا می‌کند. برای نگرستن به شهروندی از این چشم‌انداز، در واقع باید شهروندی را در چهارچوب میراث نوشته‌های فیلسوف و جامعه‌شناس اجتماعی انگلیسی تی. اچ. مارشال تحلیل کنیم.

با وجود این، مشکل‌های ژرفی همراه با میراث مارشالی وجود دارد. ایده اساسی روایت مارشال، یعنی اینکه شهروندی یک نهاد اساسی نظام رفاهی سرمایه‌داری است، در نظر ما محل تردید و چالش نیست. نوشته‌های مارشال ریشه درواکنشی لیبرال به مشکل‌های سرمایه‌داری سده نوزدهم، یعنی تنش میان نظام سیاسی دمکراتیک و نظام اقتصادی نابرابری‌خواه، داشت. نظریه مارشال

می‌کوشید تا به تنش‌ها و تضادهای میان ساختارهای اقتصادی و فرایندهای دمکراتیک سیاسی پاسخ بدهد. می‌توان در این راستا برداشت مارشال را برای این استدلال دوباره پی‌ریزی کرد که شهروندی نه برآمد و نتیجه گریزناپذیر توسعه فرگشتی^{۱۷} دمکراسی‌های صنعتی، بلکه اثر نزاع اجتماعی رخدادپذیر درباره حق‌ها و تکلیف‌های افراد و گروه‌ها در چهارچوب یک دولت ملی است. از این رو، نیازی نیست که برداشت مارشال نوعی گزاره فرگشتی یا خوش‌بینانه تاریخ اجتماعی انگلیسی در نظر گرفته شود، بلکه باید نظریه‌ای بسیار انعطاف‌پذیر درباره پیامدهای رخدادپذیر جنبش‌های اجتماعی مانند طبقه کارگر شهری و آثار آن بر تشکیل دولت‌های ملی در دوره مدرن انگاشته شود. به این برداشت مارشالی^{۱۸} بعدی جامعه‌شناختی افزوده‌ام. این بُعد عبارت است از این ایده که شهروندی شکل‌دهنده همبستگی جامعه‌های مدرن است؛ یعنی، پوسته^{۱۹} عضویت اجتماعی در نبود یک سنت مذهبی یک‌پارچه و ماندگار. به همین دلیل است که پیش‌تر پیشنهاد کرده‌ام که می‌توان شهروندی را شکلی از دین مدنی در نظر گرفت.

این ایده‌های مارشال در ابتدا در مقاله معروف وی درباره شهروندی و طبقه اجتماعی طرح شد (۱۹۵۰). آنها در ایده جامعه ناهمگون^{۱۷} او شرح و بسط بیش‌تری یافتند (Marshall, 1981) که در آن وی توجه خود را به گونه‌ای خودآگاهانه‌تر متوجه جنبه‌های ناهم‌ساز یک اقتصاد آمیخته کرد؛ اقتصاد آمیخته‌ای که در آن سازش نیازهای ناهم‌ساز اقتصادی نظام رفاهی و دمکراسی مشکل است. اگرچه ایده‌ها و تصورات مارشال اغلب با تفسیر لیبرال ساختارهای اجتماعی مدرن همراه شده است، مایل‌ام این بحث را طرح کنم که ایده‌های او دست‌کم نسبتی با

17. evolutionary

18. membrane

19. hyphenated society

نظریه‌های انتقادی یورگن هابرماس^{۲۰} دارد. هابرماس در کتاب بحران مشروعیت^{۲۱} (Habermas, 1978) برداشتی از جامعه سرمایه‌داری را طرح کرد که در آن، تنش‌های گریزناپذیر میان اقتصاد، دولت و جامعه مدنی وجود دارد. به ویژه، بحران درون نظام اقتصادی نیازمند نوعی سامان‌دهی از سوی دولت است، ولی تأثیر منفی این «درآمدهای مالی»^{۲۲} به کاهش میزان بهره در اقتصاد منتهی شده است و از این رهگذر، بحران‌های بیش‌تری را در سطح اقتصادی ایجاد می‌کند که مقررات دولت به سوی آن هدف‌گیری می‌شوند. در عین حال، دولت برای مشروعیت خود به حمایت جامعه مدنی متکی است؛ جایی که رابطه میان دولت و جامعه بار دیگر بر رابطه‌ای ناهم‌ساز میان پرداخت‌های کلان رفاهی و رأی‌دهی متکی است. دولت به منظور حفظ و تأمین مشروعیت کافی مجبور به وعده‌دهی پرداخت‌های رفاهی گسترده است که اثری منفی برای نظام اقتصادی دارد. هابرماس کوشید تا دو نتیجه‌گیری عمده از چنین تحلیلی به دست دهد؛ یعنی اینکه مشروعیت سرمایه‌داری با توسعه پویای این بحران‌های مرتبط دوسویه، به گونه‌ای فزاینده دشوار می‌شود و دوم اینکه نظام سرمایه‌داری هرگز نمی‌تواند به طور کامل مشکل‌های درونی‌اش را به گونه‌ای حل کند که در نهایت برآورنده این رابطه دیالکتیکی میان دمکراسی درون جامعه مدنی و نابرابری اقتصادی درون نظام مالکیت باشد.

به نظر من، نوعی هم‌روی میان نظریه جامعه ناهمگون لیبرال مارشال و تحلیل اقتصادی هابرماس از ناهم‌سازي‌های نظام اقتصادی و جامعه مدنی وجود دارد. هر دو نظریه پرداز اجتماعی شهروندی را در این بستر بسیار مشکل آفرین می‌انگارند. نهادهای شهروندی امکان حل خردمندانه مشکل‌های سرمایه‌داری

20. Jurgen Habermas

21. Legitimation crisis

22. fiscal skim-off

را فراهم می‌کنند، ولی ناسازگاری بنیادینی میان استحقاق‌های شهروندی دمکراتیک و در بایست‌های^{۲۳} اقتصادی یک جامعه مدرن وجود دارد. ممکن است افزوده شود که این تنش در رابطه میان استحقاق‌ها و تکلیف‌ها نیز بازتاب دارد. هم مارشال و هم هابرماس نظریه‌ای را پدید آورده‌اند که نسبتی نیز با جامعه‌شناسی مالی تحلیل «دانیل بل»^{۲۴} از ناهمسازی‌های فرهنگی نظام سرمایه‌داری دارد (Bell, 1976). از دیدگاه بل، مشکل‌های نظام سرمایه‌داری در رشد انقلابی استحقاق‌ها و انتظارها در برابر زمینه‌ای از قیدهای سیاسی و اقتصادی مهم تمرکز می‌یافت. دولت در چهارچوب این جامعه‌شناسی مالی مجبور به پاسخ به درخواست‌ها برای استحقاق‌های بیش‌تر است که پیامد گریزناپذیر دمکراسی توده‌ای است. ولی، دولت باید به این نیازها در چهارچوب قیدهای جهانی یک اقتصاد مدرن جهانگیر پاسخ بدهد. می‌توان استدلال کرد که مارشال، هابرماس و بل از چشم‌اندازهای سیاسی بسیار متفاوت شهروندی را بر حسب این فشارهای ناهم‌ساز درون یک جامعه ناهمگون تحلیل می‌کنند؛ مجموعه‌ای از قیدها و ناهم‌سازی‌ها که به آسانی حل‌شدنی نیستند. همان‌گونه که خواهیم دید، این تحلیل تا اندازه‌ای بدبینانه از توانایی شهروندی در حل مشکل‌های نظام سرمایه‌داری بیش‌تر در بحث کنونی درباره‌ی الگوی به‌اصطلاح غالب شهروندی بازتاب یافته است (Roche, 1992). به‌ویژه، افول اشتغال کامل به‌مثابه یکی از هدف‌های هنجارین حکومت‌ها و فرسایش تاریخی طبقه کارگر سازمان یافته در جامعه‌های صنعتی پیشرفته این فرض اساسی سنت مارشالی را از سکه انداخته است که در بستری که زنان همسر دار به منظور خدمت به همسران خود درون یک خانوار هسته‌ای باقی می‌مانند، مردان به‌طور کامل اشتغال یافته پایه مالیات را

23. Requirements= الزامات

24. Daniel Bell

فراهم می‌آورند که به موجب آن دولت رفاه پایه‌گذاری می‌شود. افول خانواده هسته‌ای و خانوار سنتی پیوند دوسویه تنگاتنگی با فرسایش طبقه کارگر شهری و نیز از سکه افتادن تدریجی هدف سیاسی اشتغال کامل نیروی کار دارد. به طور خلاصه، مسأله شهروندی مدرن در همان مرکز بحث کنونی درباره چگونگی مدیریت یک نظام سرمایه‌داری صنعتی در پایان سده بیستم در بستر یک اقتصاد جهانی شده و دگرگونی‌های ژرف اجتماعی - سیاسی در زمینه پایگاه فردی، حاکمیت ملت - دولت و تداوم خانوار هسته‌ای قرار دارد.

این پژوهش‌ها درباره شهروندی از میراث جامعه‌شناسی مارشال استفاده می‌کنند، ولی در عین حال ناگزیر به پذیرش برخی مشکل‌های بنیادین در این میراث اند. پیش فرض اساسی این نوشتار آن است که سنت‌های به طور کلی مختلفی از شهروندی در نظریه مدرن اجتماعی وجود دارد که بازتاب‌دهنده تجربه‌های تاریخی بسیار متفاوت از فرگشت شهروندی در بسترهای متفاوت اجتماعی - سیاسی است. در نتیجه، به‌سازی^{۲۵} میراث مارشال باید این واقعیت را مورد توجه قرار بدهد که شهروندی نه مفهومی واحد و یک‌پارچه، بلکه بازتاب‌دهنده تفاوت‌های ژرف در تجربه‌های تاریخی مشارکت سیاسی است. در اینجا، سه تجربه تاریخی در اساس متفاوت شهروندی را مشخص کرده و به طور کلی میان این سه بحث جدا ولی آشکارا مرتبط درباره ماهیت شهروندی تمیز قائل شده‌ام. نخست، سنتی وجود دارد که بر رابطه تاریخی میان رفاه و شهروندی در بریتانیای کبیر تمرکز می‌یابد، و بحثی که پیش از همه بر ماهیت طبقه اجتماعی متمرکز می‌شود. دوم، یک سنت امریکایی شهروندی در مورد قومیت وجود دارد که هسته و مرکز آن رابطه میان گروه‌های نژادی، ملت‌باوری^{۲۶} و دولت بوده است.

25. reform = اصلاح

26. nationalism

و سوم، سنتی اروپایی وجود دارد که به رابطه میان دولت و شهروندی توجه دارد. این بحث اروپایی بر مسأله رابطه میان حوزه عمومی و خصوصی یا جامعه مدنی و فرد متمرکز شده است.

توجهی ژرف به ماهیت طبقه‌های اجتماعی در سرمایه‌داری بر تحلیل علم اجتماعی انگلیسی از شهروندی سایه افکنده است. برداشت مارشال از شهروندی نهادهای شهروندی را سامانه‌ای در نظر می‌گرفت که برای اصلاح این ویژگی جامعه لیبرال از رهگذر حمایت از افراد در برابر نابرابری‌ها و هوسبازی‌های نظام بازار می‌کوشید. اگرچه توسعه لیبرالیسم برخی اطمینان‌های سیاسی را برای افراد فراهم آورده بود، به تأثیر منفی بازار بر دموکراسی توجه نکرده بود. بحث بعدی درباره شهروندی در بستر علم اجتماعی انگلیسی تقریباً به گونه‌ای گریزناپذیر بر مسأله طبقه اجتماعی، شهروندی و سرمایه‌داری در بستر دغدغه‌ای گسترده‌تر درباره ماهیت سیاسی اصلاح‌طلبی متمرکز شده است. در نتیجه، این بحث تقسیم‌های نژادی و فرهنگی درون بریتانیا را فراموش کرده است؛ مانند تقسیم‌بندی‌های موجود میان اسکاتلند، انگلیس و ولز. زیرا، تمرکز پژوهش به طور عمده یا به طور انحصاری بر مسأله تحلیل طبقاتی بوده است. چنین روی‌کردی به شهروندی به‌آسانی با دل‌مشغولی‌های رایج در جامعه‌شناسی بریتانیایی میان یک‌پارچگی^{۲۷} و فرقه‌گرایی^{۲۸} ادغام شده‌اند (Lockwood, 1992)؛ یعنی، میان یک‌پارچگی فراهم‌آمده توسط نهادهای هنجارین شهروندی و تأثیر فرقه‌گرایانه روابط اقتصادی.

از این رو، تضادی روشن میان بحث بریتانیایی و بحث امریکایی وجود دارد. شهروندی امریکایی دستاورد نزاعی انقلابی با نظام امپریالیستی انگلیسی بود

27. solidarity

28. schism

که در آن، موضوع‌های مالیات‌بندی و نمایندگی با آرمان‌های ملی‌گرایانه و بورژوازی یکی شده بود. در این بستر تاریخی، توسعه دموکراسی امریکایی، همان گونه که الکسیس دو توکویل اذعان داشته است، به گونه‌ای ژرف برای دگرگونی سیاسی نه تنها در امریکای شمالی بلکه در اروپا مهم بود. در چهارچوب این سنت توکویلی، ماهیت انقلابی دموکراسی امریکایی در این باور کلی به برابری انسان‌ها در زندگی اجتماعی ریشه دارد. با وجود این، این پای‌بندی به نوعی برابری خواهی رادیکال^{۲۹} در نتیجه مهاجرت و گونه‌گونی قومی^{۳۰} با مسأله نژادپرستی مورد چالش قرار گرفت. جنگ داخلی و پیامدهای آن به گونه‌ای ژرف برای فرگشت شهروندی به مثابه مجموعه‌ای از نهادها و به مثابه یک ایدئولوژی در چهارچوب بستر امریکایی مهم بود. در نتیجه، نگرانی‌ها درباره گونه‌گونی و کثرت‌باوری نه تنها بر تصور عمومی بلکه بر چشم‌انداز علمی امریکا به منزله یک جامعه رادیکال چیره شده است. از این رو، پیوستگی تقسیم قومی، گونه‌گونی و نابرابری همچنان چالشی مستقیم نسبت به دین مدنی امریکائیان باقی می‌ماند که بر برداشتی انقلابی از برابری انسانی مبتنی است. بحث امریکای شمالی درباره شهروندی به منزله یکی از نتایج این توسعه‌های تاریخی تحت سلطه مسأله آمیختگی نژادی، کثرت‌باوری سیاسی و برابری اجتماعی قرار گرفته است.

سرانجام، تحلیل اروپای قاره‌ای شهروندی نیز ویژگی‌های خاص خود را دارد. بدیهی است که دوروی داد عمده و مهم سیاسی در فرگشت اروپای مدرن پیش از سده بیستم انقلاب فرانسه ۱۷۹۸ و شکست انقلاب بورژوازی لیبرال ۱۸۴۸ بودند. این دو انقلاب تأثیر مستقیمی بر ساختار اجتماعی و سیاست فرانسه و آلمان داشتند که هنوز نیز در پایان سده بیستم شکل دهنده روی دادهای سیاسی

29. Radical egalitarianism

30. ethnic diversity

اند. انقلاب فرانسه، انقلاب بورژوازی ۱۸۴۸ و اتحاد آلمان پیشرفت‌هایی بودند که پرسش‌هایی اساسی دربارهٔ نسبت میان فرد و دولت، و میان حوزهٔ خصوصی خانواده و حوزهٔ عمومی سیاست مطرح کردند. در پژوهش‌های تاریخی-اجتماعی دربارهٔ جامعهٔ فرانسه و آلمان، دغدغهٔ چشمگیری نسبت به ضعف بورژوازی یا جامعهٔ مدنی در اروپای قاره‌ای به‌ویژه در مورد آلمان وجود داشته است. شماری از پژوهش‌های تاریخی این موضوع را طرح می‌کنند که آلمان ساختار اجتماعی منحصر به فردی داشته که در آن اشرافیت زمین‌دار (یونکرها^{۳۱}) به سلطهٔ خود بر نظام سیاسی ادامه می‌دادند، در حالی که طبقهٔ سرمایه‌دار و بورژوا به‌منزلهٔ یک نیروی مهم اقتصادی با صنعتی شدن منطقهٔ راین در حال پدیداری بود که پروتاریای شهری را به‌مثابهٔ یک گروه اجتماعی اساسی، ضعیف و کم‌نماینده باقی گذاشت. با سردرگمی میان محدودهٔ یک طبقهٔ یونکر سنتی و یک طبقهٔ کارگر فاقد انسجام، طبقهٔ متوسط آلمانی دیدگاه خاصی را ارائه کرد که تقلیدی از سنت لیبرالی مکتب اقتصادی منچستر^{۳۲} و فرهنگ پاریس بود. بر اثر این ترکیب خاص روابط، این ایده پدید آمد که فرد از دخالت دولت در امان است. از این رو، تضاد میان دولت و فرد که نشان اصلی لیبرالیسم سودانگاران^{۳۳} بود، در بستر آلمانی غایب بود (که در آنجا، فرد نیازمند حمایت دولت در برابر محدودیت‌های منافع خودخواهانه بود). در سیر توسعهٔ نظریهٔ جامعه‌شناختی، این نظریهٔ ایده‌آلی دربارهٔ دولت بخش مهمی از تحلیل قدرت را در آثار نویسندگانی مانند ماکس وبر^{۳۴} و کارل اشمیث^{۳۵} تشکیل می‌داد. از نظر طبقه‌های فرهیختهٔ آلمانی پایان سدهٔ

31. Junkers = اشرافیت زمین‌دار پروسی

32. Manchester

33. utilitarian liberalism

34. Max Weber

35. Karl Schmidt

نوزدهم و ابتدای سده بیستم، دموکراسی طبقه کارگر چالشی نسبت به رهبری کامل ملت آلمانی انگاشته شد، در حالی که آنان به گونه‌ای ژرف درباره تأثیر تمدن آنگلوساکسون بر فرهنگ آلمانی با تردید برخورد می‌کنند. پیامد این پیکربندی عامل‌ها ایجاد دیدگاهی منفی و محدود از دموکراسی بود که در کاروبر در نظریه دموکراسی همه‌پرسانه^{۳۶} بیان شده است.

هر نظریه شهروندی که به مشکلات تاریخی و تطبیقی دموکراسی‌های مدرن می‌پردازد، باید به این تفاوت‌های مهم در تجربه فرهنگی و سیاسی توجه کند. اگرچه این سه سنت متمایز را شناسایی کرده‌ام، همه آنها مشکل‌های شهروندی را در چهارچوب شهر-دولت و ملت-دولت مفهوم‌سازی کرده‌اند. معادله‌ای ضمنی میان ایده جامعه و ملت-دولت وجود داشته است که خود واژه شهروندی آن را بازتاب می‌دهد؛ یعنی، شهروند ساکن شهری خودمختار است. پیش فرض مزبور این بوده است که بستر سیاسی همواره مهمی برای شهروندی، یعنی سازمان‌ها و فرهنگ‌های ملت-دولت‌های جداگانه وجود دارد. این پیش فرض اساسی در تحلیل شهروندی در نظریه جامعه‌شناختی امروزین از رهگذر توسعه ایده جهانی شدن^{۳۷} مورد چالش قرار گرفته است (Robertson, 1992). در نظریه نظام جهانی، چنین فرض شده است که تجارت اقتصادی، توسعه ارتباط فرهنگی و پدیداری نظام‌های نظامی جهانگیر حاکمیت ملت-دولت را تضعیف کرده‌اند. زیرا، در نظام جهانی جدید، کنشگران اجتماعی مهمی (مانند شرکت‌ها) وجود دارند که قدرت و اقتداری گسترده‌تر از قدرت و اقتدار سنتی ملت-دولت را اعمال می‌کنند. این دگرگونی‌های جهانی بار دیگر بحث درباره شهروندی را تغییر داده است. موضوع‌های مدرن در نظریه شهروندی به گونه فزاینده‌ای در بردارنده

36. plebiscitary democracy

37. globalisation

مشکل های اشخاص بی تابعیت و پناهندگان خواهد بود؛ جایی که مسأله حقوق بشر در مورد شهروندی بسیار مشکل آفرین خواهد شد. افزون بر این، جداسازی یا تفکیک بحث دربارهٔ مسؤلیت جهانی از بحران زیست محیطی دشوار است و موضوع حق های حیوانات در ارتباط حقوق بشر و حق های اجتماعی به گونهٔ جدایی ناپذیری با مسألهٔ شهروندی جهانی و سیاست جهانی پیوند خورده است. از این رو، ماهیت رادیکال شهروندی در بافت انقلاب فرانسه و صنعتی شدن طی چند سده، به مسأله ای رادیکال دربارهٔ وضعیت انسان ها در ارتباط با محیط زیست و حیوانات تغییر کرده است؛ [طی این مدت]، نوعی زیست محیطی کردن^{۳۸} حقوق بشر و شهروندی وجود داشته است.



- Bell, D. (1976) *The Cultural Contradictions of Capitalism*. London: Heinemann.
- Habermas, J. (1975) *Legitimation Crisis*. London: Heinemann.
- Holten, R. J. (1986) *Cities, Capitalism and Civilization*. London: Allen and Unwin.
- Kocka, J. (1987) 'Otto Hintze and Max Weber: Attempts at a comparison' in W. J. Mommsen and J. Osterhammel [eds.] *Max Weber and His Contemporaries*. London: Allen and Unwin, pp. 284-296.
- Lessnoff, M. [ed.] (1990) *Social Contract Theory*. Oxford: Basil Blackwell.
- Lockwood, D. (1992) *Solidarity and Schism 'The Problem of Disorder' in Durkheimian and Marxist Sociology*. Oxford: Clarendon Press.
- Marshall, T. H. (1950) *Citizenship and Social Class and Other Essays*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Marshall, T. H. (1981) *The Right to Welfare and Other Essays*. London: Heinemann.
- Mann, M. (1987) 'Ruling class strategies and citizenship' *Sociology*, Vol. 21(3), pp. 339-354.
- Nisbet, R. (1967) *The Sociological Tradition*. London: Heinemann.
- Parsons, T. (1971) *The System of Modern Societies*. Englewood Cliffs, New Jersey: Prentice-Hall.
- Robertson, R. (1992) *Globalization, Social Theory and Global Culture*, London: Sage.
- Robertson, R. (1992) *Rethinking Citizenship, Welfare, Ideology and Change in a Modern Society*. Cambridge: Polity Press.
- Said, E. (1978) *Orientalism*. London: Routledge and Kegan Paul.
- Turner, B. S. (1978) *Marx and the End of Orientalism*. London:

Allen and Unwin.

Turner, B. S. (1986) *Citizenship and Capitalism: The debate over reformism*. London: Allen and Unwin.



شوریه شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی